

جلیل شهناز:

جانمایه موسیقی ما

عشق و اخلاص است



موسیقی مرا با خودش برد. این خاصیت موسیقی است. درونی می شود و در وجود انسان رسوخ می کند من افسوزده موسیقی بوم و عشق به این ساز و این نغمه ها به زندگی من شکل داد. بعضی ها ساز را در حاشیه زندگی شان می خواهند. گاهی به سراغش می روند. اما برای من چنین نبود. من با موسیقی تفنن نکردم. آدم عاشق که دنبال بازیچه نمی گردد. بعضی ها همه چیز داشتند و موسیقی را نمک زندگی می خواستند. نه به موسیقی پرداختند و نه به حرفه دیگر. سرگردان میان مشغله های گوناگون. عمرشان را هدر دادند. اما در مورد من چنین نبود. موسیقی مثل یک سرنوشت به سراغ من آمد و مرا با خودش برد.

■ شیخ ابوالحسن خرقانی گوید:

«شیخ ما شب همه شب کتاب همی خواند و می گریست. چون سبیده دمید، نغمه تازی شنید، به سجده درآمد و گفت: سبحان الله، آوازی از بهشت شنیدم!»

موسیقی به خود گرفت. پدرم از مال و مکتبت چه نصیبی نبرد. از آن همه تلاش و تکاپو، جز گرمای عشق و دلدادگی به عالم هنر، چیزی برای ما ارمغان نماند.

او با بیشتر آلات موسیقی ایرانی آشنایی داشت و در نوازندگی سنتور و سه تار صاحب سبک به ساز در دست او توسنی رام و راهوار بود. تار و به وجودش را عشق به موسیقی به هم تنیده بود. زندگی در موسیقی معنا می یافت. از صاف عشقی پرسوز و گداز گذشته و به اخلاص و رسیدن رسیده بود. مرگ او برای من، ضایعه ای دردناک بود.

از عشق به موسیقی گفتید. عشق حرمت را نیز پی می آورد و این هر دو، راه به پختگی و کمال می یابد. آن که موسیقی را جز به تفنن نمی خواهد و جز اوقات فراغت بدان نمی پردازد، از رنج و دلسوختگی رهروان راستین این وادی چیزی در نمی یابد. پاسداران حقیقی این هنر اصیل کسانی بودند که گو عزت گزیدند و دور از هیاهوی نااهلان، با محنت و ساختند. اما هرگز هنر خود را دستمایه خوشگذرانی عشرت ثروت اندوزان نکردند. هم آنان که بدین آبرو و اعتبار بخشیدند و چه بسا دردم آخر، جز ساز و یادگار و ارمغانی دیگر برای فرزندان خود با

فرهنگ پر بار و غنی دارد. در مضاربه های سنجیده و استادانه اش، خود را با تمامی ویژگیهای ملی و فرهنگی مان بازمی یابیم و در آینه زلال نغمه های او به خود می نگریم. کدام ایرانی صاحب دل و ژرف نگر، در لحظه های ناب با خود بودن، در خلوت انس و الفت خویش، از شمیم گلستان وجود او سرمست نشود. زخمه های او مرهم دل های پریشان است...

□□□

به گذشته برگردیم و شتابان برمسیری که از آن گذر کرده اید، نظری داشته باشیم. نخست می خواهیم تصویری از کودکی و نوجوانی شما به دست دهیم. چه بی گمان، این دوران به اعتقاد اکثر روانشناسان، رقم زننده تمامی عمر آدمی است. آنگاه به دوران کمال و پختگی شما نظر می افکنیم. بی گمان روایت پرشور شما از موسیقی شنیدنی است. پس نخست از گذشته های دورتر بگویید: از کودکی تا...

من در متن موسیقی به دنیا آمدم. تا چشم باز کردم و خودم را شناختم، همه چیز رنگ و بوی موسیقی داشت. پدرم شعبان شهناز، زندگی خود را یکسره، وقف موسیقی کرده بود. هم به اعتبار عشق و دلبستگی او به موسیقی بود که زندگی حسین و علی (برادرانم) و من، به تمامی رنگ

به عنوان مقدمه:

با قامتی بلند، همچون تندیس از اعتماد، برابر من نشسته است. شوقی دلم را برمی انگیزد. این اوست! چابکسوار عرصه موسیقی! کسی که در شیوه نوازندگی، صلابت و ملاحظت، قدرت و ظرافت و سنت و بدعت را درهم آمیخته، طرحی نو در افکنده است.

این اوست! آشنایی ناشناس مانده در سرزمین، و در جهانی که غالباً قدر گوهر را بهنگام، نیک در نمی یابند. او که به راستی یکی از بلند پایه ترین نوازندگان روزگار خویش است و گاه که سخن از او می رود، مردم دل آشنای ما، به حرمت، او را استاد می خوانند.

از هر روزنی، روشتایی برآفایش تابیده و بسیار کسان، رمز و راز عشق و سرمستی از سر انگشتان با تدبیر و نغمه های پریانی ساز او آموخته اند.

این اوست. آفرینشگر آن نغمه های دلکش و روحبخش، با کششها و ربایشهای دلپذیر و آن همه جلوه گریهای بدیع. بلند آوازه مردی از تبار هنرمندان این مرز و بوم که با همت و تلاشی غرور آفرین، برجلال و شوکت موسیقی اصیل ما افزوده و به آن شکوه و اعتباری افزون بخشیده است. سالهاست که او را می شناسیم. او که هستی خود را از این خاک خرم و این

پدرم عشق به موسیقی و حرمت ساز را به ما موخت. همان طور که گفتیم ما برخوان نعمت زنیامیدیم. اما در عوض، درس بی نیازی و ممانعت بیع را از مکتب پدر آموختیم. من در چنین فضایی را آمد و عشق و علاقه به موسیقی از همان آغاز وجودم بود. برادرم حسین، این اشتیاق و لبتگی را در من دید و به کمک برادر دیگرم علی، تربیت هنری مرا برعهده گرفت.

در محضر استادان بزرگ اصفهان، کم و بیش، نام یاد برادران شهناز را با احترام و تکریم شنیده ایم. از آنها بیشتر سخن بگوئید و اینکه تأثیر هر یک از آنها شما تا چه حد بوده است؟

هر چه دارم از آنها است. اگر در من بضاعتی ببینید، ثمره عشق و دلسوختگی آنها است. از رکت تلاش و مراقبت آنها بود که به موسیقی رو بردم. هر دو برادرانم (حسین و علی)، در نواختن اروسه تار استاد بودند. حسین مضربهای پخته و نتیجه‌ای داشت و بسیار سلیس و روان ساز می‌زد. درباره برادرم علی همین قدر بگویم که در واختن تار کم نظیر بود. مضربهای تند و سریعی داشت. طوری که با چشم نمی‌شد مضربایش را دید.

از چه سنی، کار آموزش موسیقی را به طور جدی آغاز کردید.

دوازده سالگی. هم زمان، زیر نظر برادرانم حسین و علی، به آموختن تار و تنبک مشغول شدم. کم و بیش صدای خوشی هم داشتم؛ می‌خواندم... می‌خواندید و ضرب می‌گرفتید؟

وساز می‌زدم! پشتکار داشتم. گاه می‌شد که وزی ۱۴ ساعت ساز می‌زدم.

شنیده ایم که شما علاوه بر نواختن تار و سه تار (که در دورا استادانه و در نهایت بختگی و ملاحظت نوازید) و نیز نوازندگی تنبک (که در آن، دستی به اعده دارید و دوستان نزدیک شما گاه با شگفتی از یوه و شگرد شما در این زمینه یاد می‌کنند)، در واختن سازهای دیگر هم مهارت دارید....

اگر حمل برادعا و خودستایی نشود، باید بگویم که کم و بیش با تکنیک و تدابیر نوازندگی اکثر نوازهای ایرانی آشنایی دارم و گاه به نواختن آنها می‌پردازم. البته نیازی به یادآوری نیست که ساز شخصی من (ساز دلخواه من!) تار است. این ساز گویی با تار و بود وجود من، آمیخته است.

... اما درباره نواختن ضرب باید بگویم که این ساز را به تشویق برادرم حسین شروع کردم. می‌دانید که یک نوازنده باید ضرب و اصول و ریتم را خوب بشناسد و با دقت آن، آشنایی داشته باشد. اگر به کارهای من توجه کنید، عنصر ریتم و ضربهای متنوع در آن، جایگاه و مقام خاصی دارد. شناخت ضرب و کاربرد ریتمهای مختلف، سبب گسترش و غنای نغمه‌ها و تنوع الات و رنگها می‌شود. از همان کودکی، من وقت و علاقه فراوانی به ضرب و دقت آن داشتم.

به طوری که در نواختن این ساز، مهارت زیادی پیدا کردم.

یادم می‌آید: هنوز مدرسه می‌رفتم. (حدوداً ۱۴ ساله بودم) یک روز برادرم (حسین) آمد در مدرسه و گفت: امروز قرار است با حاج علی اکبر خان شهنازی و تاج اصفهانی ضرب بگیری. باید خوب از عهده‌اش برآیی.

چه برنامه‌ای بود؟ در اصفهان کنسرت داشتند؟ بله. علی اکبر خان شهنازی، آهنگی ساخته بود (در مایه اصفهان) و ملک الشعرا (بهار) شعر

برای دستان نوازشگر جلیل شهناز

بر شکوفه‌ترین شاخه باغ جهان

آمیزه عاج و آبنوس

برنده ای آواز خوان،

پس پشت هر پرده ایش که مضرب

به کناری می‌زند.

مرورید سفید ماه

در صدف سیاه شب

که سرانگشتان ماهر غواص، طرب

برمی‌گشایدش

چوبی سیاه و خشک

که در دست مطربش

سبزترین و پرشکوفه‌ترین-

شاخه باغ جهان شده است.

دل دریایی

در دستگاسه ایش انگار.

روشنای جهان را سرشار

می‌تراود تار.

حمید ادیب

معروف «به اصفهان رو» را بر اساس آن سروده بود. تلفیق زیبا و هنرمندانه‌ای از شعر و موسیقی بود، تاج اصفهانی هم در اوج توانایی و قدرت خوانندگی خود بود. به هرحال این کنسرت در اوائل اردیبهشت ماه، در چهار باغ اصفهان برگزار شد و با استقبال پرشور مردم مواجه شد. تصنیف زیبایی بود (در مایه اصفهان) شنیده‌اید؟

... به اصفهان رو که تابگری بهشت ثانی

به زنده رودش، سلامی دگر زما رسانی

تاج اصفهانی که در مناسب خوانی، شهره بود، آواز خود را با شعری از کلیم کاشانی با این مطلع، آغاز کرد:

امسال نوبهار، قدم بیشتر گذاشت... همان طور که گفتیم مرا برای همناواری با ایشان انتخاب کردند. هنوز نگاه حاج علی اکبر خان را به خاطر دارم. با تعجب به من نگاه می‌کرد. و از این که در آن سن و سال می‌توانستم با ایشان همراهی کنم، شگفت زده بود و مدام مرا تشویق می‌کرد.

در مجموع، شیوه نوازندگی مرحوم شهنازی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

استاد مسلم بود: (به تمام معنا) می‌دانید که تار

در خانواده میرزا حسینقلی به کمال رسید. میرزا حسینقلی سه پسر داشت که دو نفر از آنها (عبدالحسین و علی اکبر) در نوازندگی تار سرآمد زمان خود شدند و این ساز را در نهایت بختگی و صلابت می‌نواختند. علی اکبر خان، بیشتر به تکنیک و اصول و قواعد ردیف توجه داشت و به راستی در سبک خود استاد بود. اما در مورد عبدالحسین خان برادر کوچکتر علی اکبر خان، وظیفه دارم تأکید کنم که نوازندگی تار به ایشان ختم شده. لطف و ملاحظت و قدرت تکنیک دست به دست هم داده بود و از ایشان نوازنده‌ای بی‌بدیل ساخته بود. نقل می‌کنند که چنان در ساز و نواز خود غرق می‌شده که گشت چراغ ته می‌کشیده و قتیله آن می‌سوخته و عبدالحسین خان همچنان در تاریکی (اما در واقع در روشنی عشق و جذبه روحانی خود) تا سپیده دم به نواختن تار مشغول بوده است.

از مرحوم عبدالحسین شهنازی صفحاتی با آواز اقبال آذر، بدیع زاده، و بنان باقی مانده که نشان‌دهنده سبک بدیع نوازندگی ایشان است...

بله و صفحاتی هم به صورت سلو (تکنوازی) در دستگاه همایون و احتمالاً راست پنجگاه دارد که متأسفانه در دسترس اهل ذوق و تحقیق نیست. راستی چرا این گنجینه‌های لطف و ملاحظت در اختیار علاقمندان قرار نمی‌گیرد؟ مسلماً این صفحات و نظایر آن در آرشیو رادیو موجود است. من به مسئولان محترم صدا و سیما پیشنهاد می‌کنم در فرصتهای مناسب از بخش و انتشار این آثار گرانبها دریغ نوزند. نباید چندان مجذوب موج نوگرایی شد، و از اصالتها غفلت ورزید. تا ما به ریشه‌ها بازنگردیم، درخت ذوق و هنرمان به بار نمی‌نشیند. الزاماً هر چه نوجوه می‌کند، از ارزش و اعتبار هنری برخوردار نیست. بنابراین، مسئولان برنامه‌های موسیقی باید با دقت و وسواس و دلسوزی بیشتری به برنامه‌های موسیقی بپردازند.

مسلماً با بالایی که در موسیقی بعد از انقلاب به وجود آمده، امروز بیش از همیشه جوانان صاحب ذوق ما تشنه شنیدن این آثار گرانبها هستند. همه‌جا سخن از صفحات و نوارهای ارزنده‌ای است که در آرشیو صدا و سیما موجود است و البته در ماههای اخیر بعضی از این قطعات به طور مختصر از صدای جمهوری اسلامی بخش می‌شود. اما هنوز این سؤال وجود دارد که آیا مسئولان بخش موسیقی از صدا و سیما پس از سیزده سال، هنوز موفق به تعیین ضوابطی برای استفاده و بهره‌وری از این آثار نشده‌اند؟

من به سهم خود امیدوارم مسئولان دلسوز، از این همه اشتیاق و عطش استقبال کنند و به جای بخش مداوم آثار جدید که بعضاً فاقد ارزشهای هنری هستند، از صفحات و نوارهای قدیمی هم که ثمره ذوق و سلیقه عالی هنرمندان بزرگ دهه‌های گذشته است، بهره بگیرند و این آثار را به جرم اینکه قدیمی هستند، یکسره به دست فراموشی نسپارند.

● از راست به چپ:

۱ - غلامرضا سارنج ۲ - ارسلان درگاهی

۳ - تاج اصفهانی

۴ - جلیل شهناز ۵ - حسن کساتی



ازلی اتصال می‌دهد:

بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید
از یار آشنا سخن آشنا شنید

به راستی، آوای تار و سه تار «به شرط آنکه در کف با درایت» استادی وارسته باشد، زبان آرزوها، انتظارها و عواطف مردم است و مگر نه آنکه هر ملتی به تناسب ویژگیهای اخلاقی و عاطفی خود، موسیقی خاصی دارد؟ در هر گوشه از موسیقی ما معانی خاصی نهفته است که فلسفه، محتوا و مفهوم کلی آن را بیان می‌کند و بی‌گمان، تار و سه تار به خوبی قادر به بیان این ویژگیهاست.

این ساز - تار - چنان با ذوق و بسند مردم ما انطباق دارد که انگار رابطه‌ای عمیق میان سیمهای آن و روح و روان مردم ما وجود دارد. از همین روست که این ساز، یکی از سمبلهای موسیقی ما به شمار می‌رود و از آن به عنوان «ساز ملی» نام می‌برند. ناگفته نماند که این ساز، برای اجرای گوشه‌ها و مقامات موسیقی ما از ظرفیت و قابلیت بسیاری برخوردار است.

با آنکه از تاریخ پیدایش و تحول تار، اطلاعات چندانی در دست نیست، از بررسی شواهد و نشانه‌ها (از جمله تصاویر و نقاشیهای موجود در کاشیکاریهای صفویه) پیداست که تار از آن زمان در ایران معمول و متداول بوده است. براساس پاره‌ای روایات، فارابی نخستین کسی است که پرده بندی و سیم آن را تکمیل کرده است و بعد از او استادان میرزی چون صفی الدین، خواجه بهاء الدین، ابوالفرج اصفهانی و دیگر نخبگان موسیقی، هر کدام در تکمیل و تکامل این ساز دستی داشته‌اند. شما این مسیر تکاملی را چگونه می‌بینید؟

همان‌طور که اشاره کردید، تکمیل این ساز و وسعت صدای آن، مرهون تلاش و همت اساتید موسیقی در دو سه قرن اخیر است و بی‌شک تا این ساز به شکل کنونی درآمده است، دستخوش تحولی اساسی شده است. می‌گویند تار و سه تار از هم روی تیئور ساخته شده است. سیمهای تار هم

□ پدرم عشق به موسیقی و حرمت ساز را به ما آموخت، ما بر خوان نعمت بار نیامدیم. اما در عوض، درس بی‌نیازی و مناعت طبع را از مکتب پدر آموختیم.

□ با تکنیک و تدابیر نوازندگی اکثر سازهای ایرانی کم و بیش آشنایی دارم و گاه به نواختن آنها می‌پردازم.

□ علی اکبر خان، بیشتر به تکنیک و اصول و قواعد ردیف توجه داشت و به راستی در سبک خود استاد بود. امادر مورد عبدالحسین خان برادر کوچکتر علی اکبر خان، وظیفه دارم تاکید کنم که نوازندگی تار به ایشان ختم شده است.

□ من به مسئولان محترم صدا و سیما پیشنهاد می‌کنم در فرصتهای مناسب از بخش و انتشار آثار گرانبهای گذشته دریغ نورزند.

□ تا به ریشه بازنگردیم، درخت ذوق و هنرمان به بار نمی‌نشیند.

صفی الدین از موسیقیدانان بزرگ می‌گوید:

«به مدد استماع موسیقی است که می‌توان به جذبه و شوق و درنهایت، حقیقت غایی رسید.» صدای ساز (به شرط آنکه در کف با درایت نوازنده‌ای

وارسته باشد) انسان را به تفکر و تأمل در عالم معنا وامی‌دارد و شنونده را به کمال مطلوب و متین

دور نرویم خوانندگان ادبستان باید بدانند که پاره‌ای از پرسشهای ما در این مصاحبه مورد پسند شما نبود. به همین جهت از طرح آنها درمی‌گذریم...

بله. به اشخاص نپردازیم.

چطور است از گلایه شما آغاز کنیم؟

این شکایت و گله را به که بگویم که سیمای جمهوری اسلامی ایران، هنوز از نشان دادن تصویر ساز ابا دارد. واقعا چه احتیاطی در پس این پرهیز نهفته است؟ آخر وقتی صدای ساز شنیده می‌شود؛ نگرانی از نشان دادن تصویر ساز چه معنی دارد؟ اگر استماع ساز مناسب، اشکالی نداشته باشد (که ندارد) دیدن شکل آن چه مشکلی ایجاد می‌کند؟ به راستی در شکل زیبا و فاخر تار و طنین دلپذیر آنکه حقیقتا روایتگر عالم معنا و برتوی از انوار مشعشع رحمانی است، چه کاستی و نقصانی وجود دارد؟

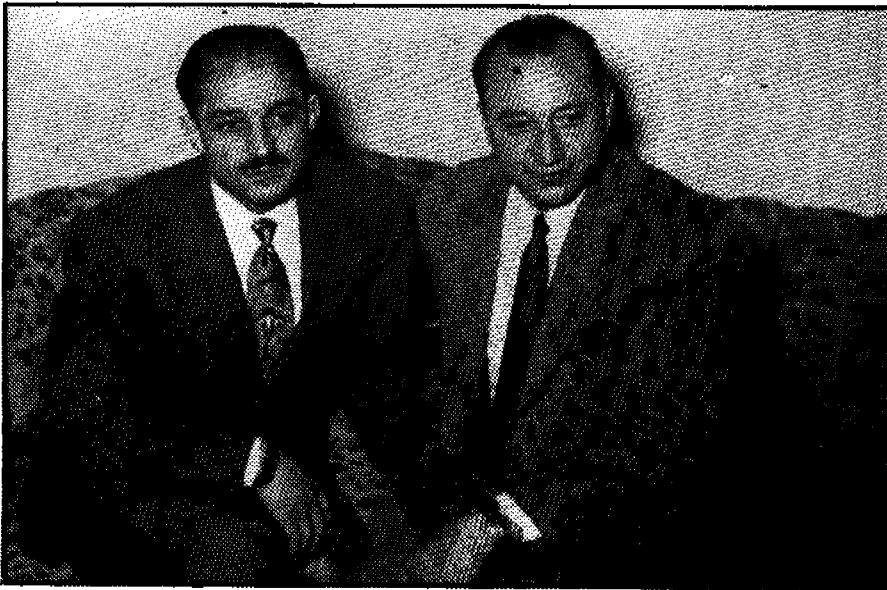
استاد، کمی دیگر درنگ کنید! تار به تعبیری «ساز ملی ایران امروز» است. تار گویی با تار و بود دوستداران موسیقی ما آمیخته است. بسیاری از شیفتگان، در آن صدای حقیقی خود را باز می‌یابند و در نوای افسونبارش مستغرق می‌شوند. با آن، به اعماق می‌روند و اندیشه می‌کنند و چون بازمی‌آیند، صافرو پاکیزه تر به هستی می‌نگرند. چیست در این نوای عرفانی و پیرانی که مردم ما این چنین مجذوب آند؟

بگذارید از زبان ملای روم بگویم:

خشک چوب و خشک سیم و خشک پوست
از کجا می‌آید این آوای دوست؟

هرکس با بصیرت و تأمل به آوای پر رمز و راز موسیقی اصیل گوش بسپارد، صدای «او» را می‌شنود. و با «او» پیوند می‌یابد. موسیقی سنتی، ما را با ذات هستی و جلوه و جمال هستی بخش پیوند می‌دهد. هرکس از موسیقی و ساز ادراک عمیقی داشته باشد، از زبان ساز جز آوای رحمانی «هو» نمی‌شنود.

یا رب کجاست محرم رازی که يك زمان،
دل شرح آن دهد که چه گفت و چها شنید...



هر نغمه‌ای که خواست، به یک دست می‌زند بیهوده گفته اند که یک دست بی صداست! احمد عبادی، استاد مسلم سه تار در زمان ما فرزند میرزاعبدالله است که امیدوارم سایه ایشان سالهای سال بر سر موسیقی اصیل ما باقی بماند. در حقیقت تار در خانواده آقاحسینقلی (برادر کوچک میرزاعبدالله) رونقی بسزا یافت. سبک ایشان به راستی بی نظیر است. مضرابهای قوی و خوش آهنگ و بسیار سلیس، شمرده و روان بود. آثاری که از این استاد گرانقدر باقی مانده، نشان دهنده مضراب قوی و پنجه بی نظیر ایشان است. بنده البته قرار نیست اسامی نوازندگان برجسته تار را ردیف کنم. اما همین قدر بگویم که تار در خانواده آقاحسینقلی به کمال خود رسید. علی اکبرخان شهنازی و عبدالحسین خان، هر دو پسران میرزاحسینقلی بودند و به راستی هر دو در این ساز به سرحد استادی رسیدند. اعتقاد بنده این است که از نظر لطف و ملاحظت، کسی به پایه عبدالحسین خان نرسیده است. صفحاتی که از ایشان باقی مانده، نشان دهنده پنجه شیرین، و پر از ملاحظت ایشان است. می‌گویند عبدالحسین خان به قدری تمرین می‌کرده که نفت چراغ تمام می‌شده و فتیله آن می‌سوخته است.

استاد، شما حلقه رابط میان اساتید قدیم و نوازندگان جدید هستید؛ از نوازندگان و اساتید قدیم نام بردید و اکنون بیجاست از جوانها نیز یاد کنید. آیا شما معمولاً به ساز آنها گوش می‌کنید؟

بله کم و بیش (و البته با شوقی وصف ناپذیر) ساز آنها را می‌شنوم. آنها امید آینده ما هستند و بار رسالتی سنگین را به دوش دارند. از بین نوازندگان امروز، کار چه کسانی را بیشتر می‌پسندید؟

از بین جوانترها چهره محمدرضالطیفی، هوشنگ ظریف و حسین علیزاده و... از بقیه نمایانتر است. البته عزیزان دیگری هم هستند که حافظه یاری نمی‌کند و یا تاکنون مجال و امکان شنیدن کارشان را نداشته‌ام. آنچه برای یک هنرمند ضروری است، حضور در صحنه است. کار و تلاش و زحمت در خلوت و تنهایی کافی نیست. باید به صحنه بیایند و با حضورشان شوری درآفکنند.

□ به راستی در شکل زیبا و فاخر تار و طنین دلپذیر آن که حقیقتاً روایتگر عالم معنا و پرتوی از انوار مشعشع رحمانی است، چه کاستی و نقصانی وجود دارد؟

□ موسیقی سنتی، ما را با ذات هستی و جلوه و جمال هستی بخش پیوند می‌دهد.

□ جوانترها باید به صحنه بیایند و با حضورشان شوری درآفکنند و حاصل تلاش و زحمت خود را به گوش مشتاقان برسانند. از یاد نبرند که مردم هم حقی دارند و منتظرند هنرمندانشان کار بدیعی عرضه کنند.

□ آنچه به موسیقی سنتی ما غنا و قدر می‌بخشد، تنها مضرابهای سنجیده و سر پنجه قوی نیست، بلکه شور و حال عرفانی است که به موسیقی ما لطف و گیرایی می‌بخشد.

□ یادمان نرود که موسیقی ما، مکتب صفا و اخلاص و شور و عرفان بوده است.

ردیف موسیقی ایرانی را در هفت دستگاه گردآورده و آن را به شاگردان خود آمیخت. معروف است که میرزاعبدالله در مجلسی به نواختن سه تار مشغول بود و چنان استادانه ساز می‌نواخته است که یکی از شاعران، این رباعی را فی البداهه در وصف او می‌سراید:

عبداللهی که شور، زسازش همی بپاست
با دست چپ، همی بنوازد نوای راست

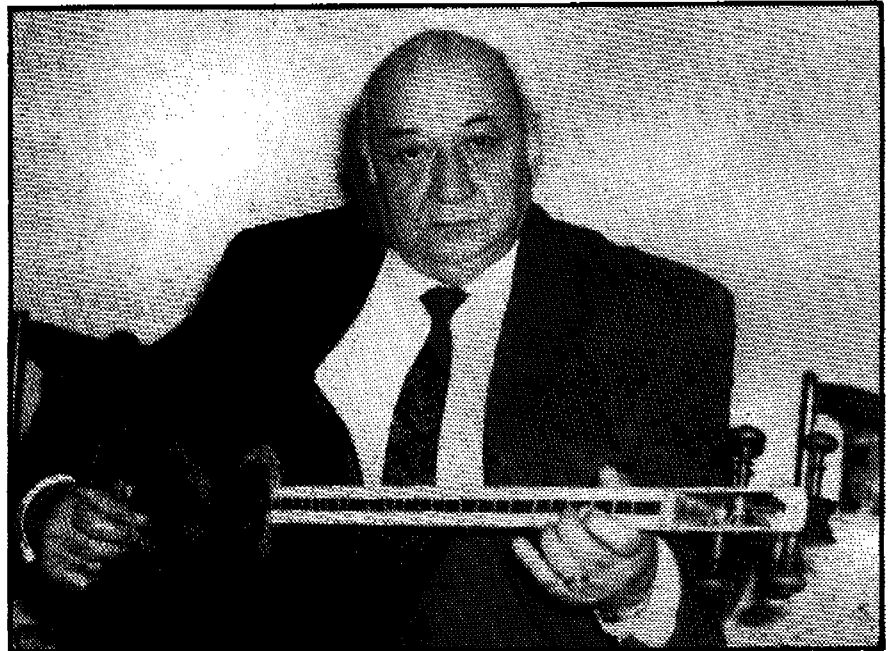
ملاً از سه تار اقتباس شده است و برای آنکه تار صدا و طنین آن بیشتر شود، سیمها را «ت» بسته‌اند. مشهور است که تار تا قبل از پیش خان پنج سیم داشته و مرحوم درویش سیم (هم گام) را به آن اضافه کرده است. تار به سبک ساختمان خاص خود، طنین و رنگ عجیبی دارد. همه تحریرها، تکیه‌ها، تنهای زینتی و کششها و ناسها را می‌توان با این ساز به اجرا درآورد. ای تار درعین لطافت، از صلابت خاصی برخوردار است و شاید همین ویژگی است که به این قدر و اعتبار خاصی بخشیده است.

از درویش خان و نقش او در تکمیل تاریخ کردید؛ بیست اشاره‌ای هم به شیوه نوازندگی و تکنیک او شد.

مرحوم درویش شاگرد میرزاعبدالله و حسینقلی، مضرابی قوی و ریز و سبکی بدیع و مورد داشت. درویش خان تار و سه تار را به خوبی نواخت. در آثاری که از او باقی مانده، ذوق و قه‌اش به خوبی پیداست. مضراب او ریز و لسل و صدای سازش پخته و دلچسب است. از ما گذشته، درویش خان مبتکر و مبدع «پیش مد» به سبک امروز است.

هنگامی که از نوازندگان تار سخن می‌رود، همه به ق از خاندانی سخن می‌گویند که به راستی باعث ج و تکامل این ساز شده است و پیشرفت و نفوذ این ج. مرهون افراد هنرمند این خانواده است. ردیف بدیعی امروز ایران، مرهون همت و تلاش استادانه زاعبدالله پسر بزرگ آقاعلی اکبر و در واقع روایت او (آقاعلی اکبر) است. از بزرگان این خاندان و س و مقام آنان بگویید.

تقریباً تمامی نوازندگان تار، مرهون این خاندان یف و همه اساتید موسیقی، از دست پروردگان تتب آقاعلی اکبرند. میرزاعبدالله و آقاحسینقلی، ندان آقاعلی اکبرند که علاوه بر درک محضر ر، از گنجینه اطلاعات و دانستنی‌های غلامحسین نیز استفاده کرده‌اند. در واقع، به ت میرزاعبدالله است که موسیقی اصیل ما از ند زمانه درامان ماند و به دست ما رسید. او



مبتنی بر ارزشهای معنوی بود. شاگرد، استاد خرد را مربی و مرشد خویش می‌دانست و استاد نیز مقابل، به شاگرد خود، به چشم یک فرزند معنوی می‌نگریست. جلال و رفعت موسیقی ما به همین معنویت مربوط می‌شود. یادمان نرود که موسیقی ما، مکتب صفا و اخلاص و شور و عرفان بود است...

آنچه از مضراب و سرانگشتان چابک و چیره‌ او برمی‌آید، آوای نهان خود اوست که در آخرین نگاه، پرتوی است از دوست:

از کجا می‌آید این آوای دوست؟
شهنواز هستی خود را در ساز می‌نوازد. و به راستی هر هنرمندی به ملودی زنده‌ای نیاز دارد که تنهایی از آن خود داشته باشد. تنهایی که همگان در اختیار و فرمان خود ندارند؛ برای گفتن همان چیزی که باید گفت و برای زدن عینا همان نت!
چهره با صلابت شهنواز را در آستانه ۷۰ سالگی به نظاره می‌نشینیم، او همچون نمادی از صلابت و ملایمت، به نواختن ساز مشغول است...

آب پاکی روی دستتان بریزم! موسیقی ما مثل عرفان، مراحلی دارد. هر کس گمان کند که می‌تواند بی‌گذار از منازل سلوک، به سر منزل مقصود راه

یابد، سر از ترکستان در می‌آورد. نوازنده نیز همچون سالک، در جستجوی غایتی راه می‌سپرد و در وادی عشق، جویای حقیقتی است. آن که در ساز خود به چشم وسیله و اسباب طرب می‌نگرد، از این عوالم چیزی در نمی‌یابد و در بند قوالب و ظواهر می‌ماند. نوازنده یا خواننده در هنگام نواختن و یا خواندن نظر به جلوه دلدار دارد و خود را با جهان هستی در ارتباط می‌یابد. هنرمندی که در بند شرایط و مقتضیات روز بماند و ارزشهای اصیل و بنیادی را نشانسد راه به سوی کمال نمی‌برد. موسیقی سنتی ما با عوالم انسانی و بی‌ریایی و خاکساری منطبق و هماهنگ است. در حقیقت، بدون صدق و صفا، موسیقی ما چیزی بی‌رنگ و بی‌رمق خواهد شد. جانمایه موسیقی ما عشق و اخلاص است.

آنچه به موسیقی سنتی ایران غنا و قدر می‌بخشد، تنها مضرابهای سنجیده و سرنبجه قوی نیست، بلکه شور و حال عرفانی است که به موسیقی ما لطف و گیرایی می‌بخشد. در گذشته، آموزش موسیقی نیز از همین زمینه‌های معنوی و روحانی مایه می‌گرفت. رابطه استاد و شاگرد، رابطه‌ای عمیق و

حاصل تلاش و زحمت خود را به گوش مشتاقان برسانند از یاد نبرند که مردم هم حقی دارند و منتظرند هنرمندانشان کار پدیدمی عرضه کنند. به اعتقاد من هنرمندان موسیقی باید از انزوا خارج شوند و برای اعتلای موسیقی و بالا بردن ذوق و پسند مردم مجدانه کوشش کنند. متأسفانه (همان طور که اشاره کردید) بسیاری از نوازندگان برجسته، به علل مختلف، کار آسانتر را برگزیده‌اند؛ به «معلمی» روآورده‌اند و چنان در کار آموزش غرق شده‌اند که از یاد برده‌اند جای هنرمندان طراز اول در کلاس درس نیست. باید به صحنه بیایند و در واقع، کلاس درس خود را گسترده‌تر سازند. چرا که هنرمند واقعی در صحنه رشد می‌کند و در برخورد خلاق با مردم می‌بالد.

□ □ □

اکنون عکاس از راه رسیده است و می‌خواهد تصویری از استاد در حال نواختن ساز به دست آورد. اما استاد درنگ می‌کند: باشد برای بعد! نمی‌خواهد! همسر استاد به گره‌گشایی بر می‌خیزد! با لبخندی بر لب و بی‌هیچ سخنی «مونس» ساز جلیل شهناز را به همسر خود می‌سپارد. شهناز بی‌لحظه‌ای تردید با دستانی توانا ساز را چون کودکی رام و آرام در بغل می‌گیرد به نرمی گوشمالی به ساز می‌دهد و به سرعت راه به اصفهان می‌برد. اما ناگهان درنگ می‌کند. خنده‌ای گنگ، چهره خسته و جدی او را از هم می‌گشاید. زیر لب با صدایی پرتینن زمزمه می‌کند: ما کارو دکان و پیشه را سوخته‌ایم بیت و غزل و دوبیتی آموخته‌ایم در عشق که آن جان و دل و دیده ماست جان و دل و دیده، هر سه را سوخته‌ایم!

رقص انگشتان چابک او بر پرده‌های ساز، رقصی است با همه حواس، با شش دانگ وجود و نمایانگر تمامی خلیجانه‌های درونی او.

در نغمه‌های ساز او چه پیک و پیامی نهفته است که جان ما را چنین بر می‌انگیزد. توسن عفل و اندیشه را رام می‌کند. نوای ساز او بازتاب هستی بی‌همانند اوست. شهنواز خود را در ساز می‌نوازد.